



سعید یوسف نیا

تاملی در موسیقی شعر امروز

■ سعید یوسف نیا

اشاره:

تلاش برای تعدیل وزن و یافتن ریتمی که متناسب با زبان شاعر باشد جز با عبور از اوزان عروضی و آشنایی حسنی و حتی علمی با این وزن‌ها، امکان‌پذیر نیست. آموختن هر هنری، مقدماتی دارد، مقدماتی سخت؛ و شعر نیز در این میان مستثنی نیست

بحث اصلی بر سر شاعر بودن و شعر راستین و کامل سرودن است، نه سپید یا غیر سپید گفتن، بحث بر سر مقدمات و موانع شاعری است که باید طی شود

با گذشت چند دهه از سال‌های درگیری جدی و گاه وهن‌آمیز میان سنت‌گرایان و متجددان، سال‌هایی که بحث‌هایی جنجال‌برانگیز در مورد وزن شعر درگرفت و شعر سپید با اعلام آزادی کامل و بی‌قید و شرط خود از وزن، مانیفست برتری خود را بر انواع قالب‌های شعری و حتی نمایشی منتشر کرد، هنوز هم این بحث، گهگاه در میان برخی شاعران جدی و جوان گرمی‌بخش جلسه‌های رسمی و غیر رسمی شعر است و هر از گاهی این پرسش‌ها مطرح می‌شود که بالاخره شعر بی‌وزن یا سپید شعر است یا نه؟ آیا وزن به معنای مصطلح آن، از عناصر ذاتی شعر به شمار می‌رود؟

آیا می‌توان بدون هیچ مقدمه‌ای به شعر سپید روی آورد و خود را بی‌نیاز از فهم و درک اوزان عروضی دانست؟ و آیا می‌توان برخی وزن‌های سنتی را با آهنگ و ریتمی متناسب با زمان و متجانس با روحیه و احساس شاعر تعدیل کرد و تغییر داد؟ پرسش‌هایی از این دست بیانگر این نکته مهم است که برخی شاعران جوان و جدی و اهل اندیشه، هنوز هم با تردیدی آزاردهنده به سراغ شعر می‌روند و نمی‌دانند که در میان این همه تئوری متنوع و گاه متنافر چه باید کرد و به کدام راه باید رفت؟ مخاطبان این نوشتار کوتاه، جز شاعران جوان نیستند، شاعران خوش‌ذوقی که قصد حرکت و جست‌وجو در وادی شعر را دارند و می‌خواهند تکلیف خود را با شعر و شاعری روشن کنند و قریحه خود را با «آمادگی و صمیمانه در این عرصه باشکوه و خطیر بیازمایند، و امیدوارم که این نوشتار، موجب کدورت خاطر برخی شاعران سپیدگو نشود که خود نیز یکی از آنانم؛ زیرا، بحث اصلی بر سر شاعر بودن و شعر راستین و کامل سرودن است، نه سپید یا غیر سپید گفتن، بحث بر سر مقدمات و موانع شاعری است که باید طی شود.

معمولاً نخستین زرمه‌های شاعری که ذاتاً شاعر است، آهنگین و موزون است و همین آوای آهنگین واژه‌هاست که در ابتدای راه، شاعران جوان را مسحور می‌کند و پس از مدتها رنج و کشمکش و درگیری با وزن، در جریان موج‌وار خود غرقه می‌سازد و در انتها آنان را همچون قطره‌ای بر اقیانوس معنا می‌افکند.

اغلب مردم، شعر را هیئتی از کلمات موزون و هماهنگ می‌دانند و این دانش شهودی و فطری، با پژوهش‌های آکادمیک و راسیونالیستی بی‌ارتباط است. این حس، کاملاً درونی و طبیعی است و معمولاً آدم‌های ساده‌ای که از شعر سپید و سیاه، چیزی نمی‌دانند، به پیروی از صدای درونی خویش، شعر را جز با توجه به وزن مؤثر و مشخص و برانگیزاننده آن نمی‌شناسند.

کارل سندبرگ می‌گوید: «شعر، جست‌وجوی اصواتی است که دروازه دنیاهای مجهول و ناشناختنی را بکوبد». این دنیاهای مجهول، مستتر در همین عالمی است که ظاهراً شناخته‌شده و تعریف‌پذیر است، اما اگر ما به دنیای اطرافمان گوش جان بسپاریم و نظم نهفته در آن را با گوش بینیم و با چشم بشنویم، به لایه‌های درونی این دنیای ظاهراً شناخته‌شده، راه خواهیم یافت.

به‌زعم شاعر سمبولیست روس، آندره بلائی: «شاعر، یک پدیده طبیعی را با گوش دادن به صدای آن پدیده؛ بهتر و عمیق‌تر از توصیف عقلانی آن، درک می‌کند.»¹ غالباً شاعرانی که بدون فراگیری علمی بحور و اوزان عروضی و صرفاً با توسل به ذوق خود، شعر را موزون و ریتمیک می‌سرایند، توان‌تر و اصیل‌تر از شاعرانی می‌شوند که بعضاً به علت ناتوانی در درک و کشف قابلیت‌های وزن و به علت بی‌بهره بودن از جوهره درونی تعادل و تناسب و ریتم، در مقام انکار وزن برمی‌آیند. وزن، از آغاز تولد زبان، در سروده‌های مذهبی متجلی شد. به بیان دیگر، زبان اولیه بشر، زبان شعر بود، زبانی که با دخالت مؤثر شاعران اصیل و اهل تفکر، روند طبیعی خود را طی کرد و هماهنگ با دوره‌های تاریخی، شکل گرفت. اگرچه در عصر حاضر گریختن از وزن‌های سنتی و نیمایی و دل سپردن به شعر سپید، امری عادی به نظر می‌رسد اما به اعتقاد برخی شاعران معاصر که در هر دو ساحت، طبع‌آزمایی کرده‌اند، تا

هنگامی که وزن در دست شاعر چون موم، نرم و پذیرنده نشود، قدم گذاشتن به ساحت بی‌انتهای شعر ناب، که به تمامی معناسست، امکان‌پذیر نخواهد بود. شعر در اوج خود، صورتی جدا از معنا نیست و شاعری که در صورت نفوذ نکرده باشد، با معنا یگانه نخواهد شد. صورت، مهم است چون محل معنی است و بیدل می‌گوید:

جلوه‌گاه حُسنِ معنی، خلوت لفظ است و بس

طالباً لیلی نشیند غافل از محمل چرا؟

شاعرانی که میراث ادبی ما را نادیده می‌گیرند و وزن را یکسره کنار می‌گذارند، غالباً، توانایی یگانگی با صدای ویژه خود را ندارند و از درگیری با مانعی طبیعی و بارآورنده، سر باز زده‌اند. عبور کردن از پیچیدگی‌های وزن، جز در مواجهه با آن امکان‌پذیر نیست، پس شاعری که در سر هوای قدم گذاشتن به وادی شعر را دارد، ناگزیر از این مواجهه است. شاملو می‌گوید وزن ذهن شاعر را منحرف می‌کند، اما، به اعتقاد من وزن ذهن شاعر را تربیت و هدایت می‌کند. سالها پیش، شاملو وزن را کنار گذاشت و این میراث کهن را به هیچ گرفت و آن را زائد و دست و پا گیر خواند و پیشنهاد او مورد استقبال بسیاری از جوانان جویای نام فرار گرفت و دایرة شعر و شاعری بی حد و مرز شد!

اما فروغ با پذیرش وزن، آن را تعدیل کرد تا جایی که بالاخره ریتم کلام او با فضای حسی شعر و دنیایی که در آن می‌زیست هماهنگ شد و این همان تلاش آگاهانه و عاشقانه‌ای است که نیما یوشیج با پناه بردن به زبان طبیعت و طبیعتاً زبان، از آن سود جست. وقتی، از فروغ می‌پرسند که اعتقاد شما در مورد شعر سپید و شاعرانی که به این شیوه شعر می‌گویند چیست؟ پاسخ می‌دهد: «من در این مورد اعتقاد به خصوصی ندارم، سلیقه به خصوصی دارم. من این نوع شعرها را نمی‌پسندم. یک کار هنری تمام و کامل، کاریست که نتیجه جفت شدن و آمیختگی صد درصد محتوا و قالب باشد؛ به طوری که، بعد از تمام شدن، دیگر نتوان در آن دست برد. شعر بی‌وزن این ضعف را دارد که همیشه برای هر نوع تغییر و تبدیل، آمادگی نشان می‌دهد. پس می‌شود گفت که تا حدی کامل نیست. شعر بی‌وزن برای ورود به دنیای شعر پذیرفته شده یک چیز کم دارد و آن وزن است.»²

اگر قصد شاعر، به کارگیری قالبهای سنتی شعر مثل غزل، مثنوی، رباعی و دوبیتی و... باشد، امکانی برای انحراف از وزن و تعدیل و تبدیل آن به آهنگ حسی و شخصی شاعر وجود ندارد و شاعر ناچار است از مکانیسم این قالبها یعنی قافیه و ردیف و تساوی مصارع، پیروی کند. اما، در قالب نیمایی، وضع طور دیگری است و موضوعی که اهمیت دارد تناسب وزن با درونمایه شعر است. اینجاست که وزن با کمی تغییر و تعدیل هوشمندانه، صدای ویژه شاعری می‌شود که با خود و دنیای خود صادق و صمیمی است و به همین علت شعرهایش متناسب با آهنگی طبیعی عصر و زمان اوست. فروغ می‌گوید: «من به دنبال چیزی در درون خودم و در دنیای اطراف خودم هستم - در یک دوره مشخصی که از لحاظ زندگی اجتماعی و فکری و آهنگ این زندگی خصوصیات خودش را دارد - راز کار در این است که این خصوصیات را درک کنیم و بخواهیم آنها را وارد شعر کنیم... اگر دید، دید امری باشد، زبان هم کلمات خودش را پیدا می‌کند و هماهنگی این کلمات را. وقتی زبان ساخته و یکدست و صمیمی شد، وزن خودش را با خودش می‌آورد و به وزنهاي متداول، تحمیل می‌کند. من، جمله را به ساده‌ترین شکلی که در مغزم ساخته می‌شود به روی کاغذ می‌آورم و وزن، مثل نخ است که از میان این کلمات رد شده، بی‌آنکه دیده شود، فقط آنها را حفظ می‌کند و نمی‌گذارد که بیفتد. اگر کلمه انفجار در وزن نمی‌گنجد و مثلاً ایجاد سکنه می‌کند، بسیار خوب، این سکنه هم مثل گرهی است در این نخ، با گره‌های دیگر می‌شود اصل گره را هم وارد وزن شعر کرد و از مجموع گره‌ها یک جور هماهنگی و هم‌شکلی به وجود آورد. مگر نیما همین کار را نکرده است؟ وزن باید باشد، من به این قضیه معتقدم... وزن باید از نو ساخته شود و چیزی که وزن را می‌سازد و باید اداره‌کننده آن باشد، زبان است؛ حس زبان، غریزه کلمات و آهنگ بیان طبیعی آنها»³

سر سپردن مطلق به اوزان سنتی و با یکسره وزنهاي شناخته‌شده را انکار کردن، غیر طبیعی می‌نماید، اما، توجه به این نکته ضروری است که تلاش برای تعدیل وزن و یافتن ریتمی که متناسب با زبان شاعر باشد جز با عبور از اوزان عروضی و آشنایی حسی و حتی علمی با این وزنها، امکان‌پذیر نیست. آموختن هر هنری، مقدماتی دارد، مقدماتی سخت؛ و شعر نیز در این میان مستثنی نیست. به هر تقدیر بنابر آنچه تحریر شد آیا می‌توانیم بگوییم که شعر سپید یا شعر منثور، چون از وزن بی‌بهره است، شعر نیست؟ نه، نمی‌توانیم؛ زیرا، شعر محدود به وزن نمی‌شود، ولی، می‌توانیم بگوییم که شعر سپید شعری کامل نیست، مثل پروانه‌ای که بالهای خود را از دست داده و توان پر زدن ندارد. اما به هر حال پروانه است و کرم نیست.

در آخر به این نکته بسنده می‌کنم که اگر بخواهیم معنا را مقدم بر صورت بشماریم، چه بسا بسیاری از شعرهای موزون این روزگار حتی ارزش مقایسه با برخی شعرهای سپید را نداشته باشند، اما، این قیاس، ناگزیر، هیچ ارتباطی به حقانیت یا بطلان وزن شعر ندارد.

پی‌نوشت

1- آندره بلای، «جادوی کلمات»، ترجمه پریسا بختیاری‌پور، ماهنامه سوره، دوره پنجم، شماره اول، نوروز 1372، ص 18.

2- فروغ فرخزاد، جاودانه زیستن در اوج ماندن فروغ فرخزاد، به کوشش دکتر بهروز جلالی، مروارید، چاپ دوم - 1375، ص 179.



پروژه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی